

عباس زمانوف  
شناخت  
جليل محمد قلی زاده

نویسنده آذربایجان شوروی ۱۸۶۹-۱۹۳۲



«شناخت»

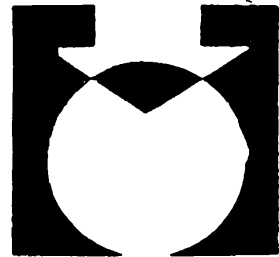
# جليل محمد قلى زاده

نويسنده آذربايجان شوروى

۱۸۶۹ - ۱۹۳۲

عباس زمانوف

ترجمه‌ی: على اکبر قهرمانى



نشر ایما باهمکاری انتشارات امیر

- شناخت جلیل محمد قلی زاده
- عباس زمانوف
- ترجمه‌ی علی اکبر قهرمانی
- چاپ اول زمستان ۱۳۵۶
- چاپخانه ارژنگ
- تیراژ ۲۰۰۰ نسخه
- حقوق چاپ و نشر محفوظ است
- به موجب اجازه نام‌ی کتابخانه ملی

با توجه به این که جلیل محمد قلی زاده در آذربایجان شوروی  
و میان سالهای ۱۹۳۲ - ۱۸۶۹ زندگی می کرده است اندیشه های  
مذهبی، سیاسی و اجتماعی اش نیز متأثر از آن زمان و مکان است.  
بنابراین خوانندگان افکار و عقاید نویسنده را با دید انتقادی  
خواهند نگرینست .

مترجم

می خوانید:

- ۱- زندگی ادبی
- ۲- زندگی اجتماعی
- ۳- روزنامه ملانصرالدین
- ۴- درباره کاریکاتورها
- ۵- آثار چاپ شده

آفرینش‌های ادبی بدیع جلیل محمدقلی زاده در تاریخ ادبیات  
آذری از جمله آثاری است که هیچگاه رنگ کهنگی نمی‌گیرد و با  
گذشت زمان طراوت و معنی بیشتر و اهمیت تازه‌ای کسب می‌کند .  
آثار ادبی او از صفحات درخشان ادبیات آذربایجان همانند آثار  
نظامی ، فضولی و م . ف آخوندوف است .

آفرینش‌های بدیع قلی زاده، به ویژه  
مقالاتی که در آن بیانگر آرزوها و خواسته‌های مردم است از  
زادگاهش فراتر رفته و در سرزمینهای دوردست بویژه ممالک شرقی  
طرفدارانی پیدا کرده است. محمدقلی زاده به عنوان نویسنده‌ی متفکر

و ادیب بزرگ شرق شهرت یافت . جز این هم نمی توانست باشد .  
چرا که در مدت فعالیت پر بار ادبی و اجتماعی خود بارشده ای  
ناگستنی با مردم شرق پیوند داشت . نزدیک به نیم قرن تلاش پر بار  
نویسندگی او منعکس کننده مبارزات آزادی خواهانه ، زندگی  
اجتماعی ، سیاسی ملل مشرق زمین است .

محمدقلی زاده که در تاریخ پیشرفت اندیشه اجتماعی آذربایجان  
و نیز ملل مشرق زمین مرحله نوینی گشود . در دوم فوریه ۱۸۶۹ در  
شهر نخجوان در يك خانواده فقیر به دنیا آمد این ادیب بزرگوار  
بعدها در خاطرات خود محیط زادگاهش را این چنین تصویر  
می کند: « اولین بار که چشم به جهان گشودم دنیا را تاریک دیدم ...  
هر صبحگاه تنها صدای «الله اکبر» پدرم مرا از خواب شیرین بیدار  
می کرد . »

پدرش که اسیر این محیط جهل آمیز بود . ابتدا جلیل کوچک  
را به مکتب خانه فرستاد . او هم مانند صدها و هزاران کودک  
آذربایجانی ، تمام روز را روی دوزانو بر حصیر خشک می نشست  
و به خاطر حفظ کردن جمله های غربی و فارسی که چندان هم باب طبعش  
نبود ، مورد عتاب و خطاب ملا واقع می شد . اما این وضع دیری  
نپایید . پدرش که می خواست پسرش را در ردیف میرزاهای شهر  
به بیند جلیل را به يك مدرسه دو کلاسه روسی فرستاد و پس از اتمام  
این دوره در سال ۱۸۸۲ او را به دانشسرای «رافق قازی» گرجستان ،

در شهر گورنی فرستاد .

دوران پنج ساله دانشسرا در تعلیم و تربیت ، فعالیت های آینده و تلاش ادبی محمدقلی زاده نقش مهمی ایفا کرد . گرچه معلمان حکومت تزاری و مدرسان علوم الهی سعی داشتند شاگردان رامطیع و بردبار تربیت کنند تا به هر نوع اجحاف و ستم فرمانروایان تن در دهند . لیکن دروس طبیعی که در دانشسرا تدریس می شد اغلب نتایجی عکس آن ها می داد . در خاطرات ادیب بزرگ اینطور می خوانیم :

همانقدر که معلمین دانشسرا سعی می کردند که ما را خرافاتی بار آورند ، به همان اندازه هم دروس جغرافیا و تاریخ طبیعی تأثیر خود را می بخشید . یعنی از یک طرف سخن از آفرینش جهان در شش روز توسط خداوند و استراحتش در روز جمعه می گفتند و از طرف دیگر سخنان معلم تاریخ طبیعی تأثیر خود را می کرد و بی سروصدا بر همه ی آنها خط بطلان می کشید . به این ترتیب معلمین دانشسرا بدور از تعصب و خرافات ، با چشمانی باز ، با علومی که با موهومات مبارزه می کرد آشنا می شدند ، ادبیات روسی و سایر ملل را مطالعه می کردند که این هم به تکامل فکری و جهان بینی آنها شکل می داد و در انتخاب روش آینده آنها نقش بزرگی بر عهده می گرفت .

در سال ۱۸۸۷ محمدقلی زاده دوره دانشسرا را تمام می کند و به روستای « اولوخان » در نزدیکی ایروان به عنوان معلم ، روانه می شود . کمی بعد به روستای « نوراشین بالا » منتقل می شود و تا سال ۱۸۹۰ در آنجا به کار مشغول می شود . در همین زمان نمایشنامه



منظوم «بساط چایی» را که اولین اثر او به شمار می‌رود، می‌نویسد. در سال ۱۸۹۰ به مدیریت مدرسه روستای نهرم در نزدیکی نخجوان تعیین می‌شود. هشت سال از ده سال کار فرهنگی او در این روستا سپری شد. «بازی کشمش» و «ماجراهای قریه داناباش» را در این روستا به تحریر درمی‌آورد.

دوران آموزگاری محمدقلی‌زاده در زندگی اجتماعی او از ارزش خاصی برخوردار است. قلی‌زاده در ردیف آن دسته از آموزگاران فداکاری است که در ربع قرن گذشته، دهات آذربایجان را با نوردانش و فرهنگ روشن کرده‌اند. از یادداشت‌ها و خاطرات او معلوم می‌شود که معلم جوان در مدت آموزگاری‌اش در روستای نهرم با روحانی‌نمایان نادان و کوتاه‌فکران متعصب که با ایجاد فتنه و فساد، مانع گسترش فرهنگ بوده‌اند، روبرو بوده است. و با سرسختی تمام به مقابله با آنها می‌پرداخته و بی‌توجه به مشکلات موجود؛ کارهای تعلیم و تربیتی مدرسه را وسعت و رونق می‌بخشیده است. او می‌دانست که چگونه در افراد نادانی که به مدرسه به چشم «لانه شیطان» نگاه می‌کردند نفوذ کند. در نتیجه نه تنها پسران واجد شرایط را به مدرسه کشاند بلکه هشت دختر محصل را نیز سواد آموخت و با فرهنگ ساخت و در سال ۹۳-۱۸۹۲ برای آنها دوره‌ی مخصوص آمادگی تشکیل داد و به خاطر همین، مورد تشویق و قدردانی قرار گرفت.

او حرفه معلمی را از جان و دل دوست می‌داشت و با محبت پدرانه‌ای با کودکان برخورد می‌کرد. در خاطرات یکی از همکاران قلی‌زاده که با او در نهرم به آموزگاری مشغول بود چنین می‌خوانیم:

«قلی‌زاده هر روز در حیاط مدرسه آتش روشن می‌کرد، آب می‌جوشاند و بعد از شستن سر کودکان کچل، با حوصله زیادی موهای زخمها را می‌کند و روی آنها دارو می‌مالید تا آنجا که قدرت داشت برای بچه‌ها، لوازم تحصیل، لباس، کفش و شیرینی می‌خرید.»

در آن هنگام معلم جوان تحت تاثیر شرایط سخت روستاییان قرار گرفته، آنچه در توانایی‌اش در این زمینه بود آنها را یاری می‌کرد. از اسناد تاریخی چنین برمی‌آید که محمد قلی‌زاده در سال ۱۸۹۲ از تفلیس يك عدد «خیش» خریده و به «نهرم» برده است. روستاییان که کارآیی خیش را به عین می‌بینند به حسن نیت معلمشان پی می‌برند و خودشان هفت «خیش» دیگر نیز تهیه کرده به ده می‌آورند و این زحمت کار آنها را باز هم کمتر می‌کند. در مجموعه چندجلدی تحت عنوان «شناخت سرزمین قفقاز و مردم آن» که به زبان روسی چاپ شده در جلد ۲۷ این عمل محمد قلی‌زاده نمونه آورده می‌شود و می‌نویسد:

«تنها شرط قبول هر انگار تازه و حرف جدید از طرف مردم آن است که آنها کارآیی و سود آن را با چشمان خود مشاهده کنند.»

او از معلمانی نبود که خود را در محدودی وظایف معلمی زندانی

می‌کنند. با اهالی روستایی که در آنجا درس می‌داد پیوندناگستنی برقرار کرده بود، با آنها می‌جوشید و همانند عضوی ازده در مسایل و مشکلات آنها شرکت می‌جست و مداخله می‌کرد.

در سال ۱۸۹۷ از معلمی دست می‌کشد و در شهرهای نخجوان و ایروان، در ادارات دولتی مشغول کار می‌شود و در زندگی اجتماعی جوانان روشنفکر دمکرات که در راه تحقق بخشیدن به آرمانهای انسانی تلاش می‌کردند فعالانه شرکت می‌کند. ظهور ادیب بزرگ در صحنه مطبوعات مصادف با این ایام است. در سال ۱۹۰۱ اولین نوشته‌هایش در روزنامه‌های «قفقاز» و «کاسپی» که به زبان روسی چاپ می‌شدند منتشر می‌شود در این مقالات نویسنده جوان از حقوق زحمتکشان روستا به دفاع برمی‌خیزد.

در سال ۱۹۰۳ محمد قلی زاده را در تفلیس جزو اعضای هیئت تحریریه روزنامه «شرق روس» که به مدیریت نویسنده بزرگ اجتماعی «محمد آقا شاه تختلی» (۱۸۴۸ - ۱۹۳۱) منتشر می‌شد، می‌بینیم. همانطور که خود اعتراف می‌کند، در حقیقت از این زمان است که وارد عالم مطبوعات و نویسندگی می‌شود. داستانهای «صندوق پست» و «بازی کشمش» و دیگر نوشته‌هایش را در «شرق روس» به چاپ می‌رساند و به عنوان يك «نویسنده» شناسانده می‌شود.

در ژوئن ۱۹۰۵ که «شرق روس» برچیده می‌شود. محمد قلی زاده

در تفلیس با مطبوعات روسی همکاری می‌کند. در سمت مدیریت بخش اسلامی روزنامه دموکراتیک «وورزاژدنیه» [«انقباه»] به کار می‌پردازد. به اتفاق نویسنده مترقی و شخصیت اجتماعی «عمرفائق لقمان‌زاده» (۱۸۷۲-۱۹۳۷) چاپخانه «غیرت» را تاسیس کرده و به چاپ کتاب و نشریات می‌پردازند و میان مردم پخش می‌کنند.

در سال ۱۹۰۵ که تزاریسم برای خفه کردن جنبش‌های انقلابی کشتار دسته‌جمعی راه می‌اندازد. محمدقلی‌زاده را در صف مبارزان علیه این برادرکشی می‌بینیم. بهترین مثال این مدعا مقالات «بی‌نصیب‌ها» و «دعای خیر» است که در روزنامه‌های پیشرو آن زمان چاپ شده در این مقاله‌ها و فیلمه‌توئهای دیگری که بعدها نوشت، به ویژه در نمایشنامه «کمانچه» کشتار جمعی را با تمام احساس محکوم می‌کند و صفحه ننگین و جنایت خونین موجود در تاریخ مردم دولت را به طرز بارزی جلو چشم خواننده می‌گستراند.

محمدقلی‌زاده در سال ۱۹۰۶ روزنامه «ملانصرالدین» را در تفلیس منتشر می‌کند. انتشار این روزنامه هم در زمینه آفرینش‌های ادبی و فعالیت‌های اجتماعی او نقطه عطفی بشمار می‌رود. انتشار «ملانصرالدین» اگر هم در اصل ارگان مشترک نویسندگان دموکرات آذربایجان باشد، باز رهبر و الهامبخش آن محمدقلی‌زاده بود.

او با انتشار فیلمه‌توئهای پر مغز و استادانه در «ملانصرالدین» نه تنها در آذربایجان، قفقاز و روسیه، بلکه در خاور نزدیک و میانه

وهمینطور در غرب هم به عنوان يك روزنامه‌نگار مترقی و بزرگ شناسانده شد. به همین خاطر است که «محبت از آثار ادبی و اجتماعی محمدقلی زاده بدون در نظر گرفتن نقش روزنامه «ملانصرالدین» بطور کامل، میسر نیست. اگر میرزا جلیل در آثار ادبی خود به پیروان مکتب ادبی آخوندزاده پیوست و راه تازه‌ای در آن گشود؛ در زمینه روزنامه‌نگاری با انتشار «ملانصرالدین» به گروه نویسندگان و روزنامه‌نگاران حرفه‌ای آذری که از طرف «حسن بیک زردآبی» پایه‌گذاری شده بود، پیوست و به تداوم و غنای هرچه بیشتر آن کمک کرد.

در مجمع نویسندگان آذربایجان که در سال ۱۹۲۰ در باکو تشکیل شده بود جلیل محمدقلی زاده حرفه‌هایی به این مضمون گفت؛ «اگر از من پرسیده شود که آثار ادبیم را بیشتر دوست دارم یا روزنامه را پاسخ خواهم داد که «ملانصرالدین» را ترجیح می‌دهم.» این سخن بی‌دلیل نیست. چرا که او صفحات روزنامه ملانصرالدین را با خون دل می‌نوشت. ادیب مردم‌دوست برای بیداری هموطنان خود از خواب جهالت، از مقالات تند و موثری استفاده می‌کرد. نیروهای مرتجع را مورد حمله و سرزنش قرار می‌داد. در راهی که پیش گرفته بود از هیچ کس و هیچ چیز هراسی نداشت. در سال ۱۹۰۵ که انقلاب مردم زحمتکش با کشتار جمعی سرکوب شد نیکلای، پادشاهان مستبد شرق، روحانیون مفتخوار، استثمارگران سرمایه‌دار

و مالکین بزرگ را با فیلمیه تونهای خود به تازیانه گرفت. همچنین برای بیدار کردن نمایندگان طبقه زحمتکش از خواب جهالت آنها را بادلسوزی تمام به باد انتقاد می گرفت و گاهی هم برخلاف روش همیشگی خود مجبور می شد حرفش را مستقیم و بی پرده بیان کند. مثلا در مقاله ای در سال ۱۹۰۶ در «ملانصرالدین» نوشت:

«ای خوانندگان عزیز! ای رفقا! من اینهارا برای آن نمی نویسم که بعد از خواندن، روزنامه را به کناری نهید و بی خیال به کار خود ادامه دهید! من برای آن می نویسم که به فکر و ادار شوید.»

نشریه «ملانصرالدین» محدودیت ملی و جغرافیائی نمی شناخت. تا آنجا که می توانست حیطه نفوذ خود را گسترش می داد. در اوایل قرن بیستم که حوادث انقلابی ایران و ترکیه و ایستادگی مردم محروم عرب و هندوستان در برابر استعمارگران امپریالیست که به خاطر شرافت انسانی می جنگیدند، همه و همه در صفحات «ملانصرالدین» و در درجه اول توسط سردبیر آن محمدقلی زاده در مقالات مترقی اش منعکس می شد و از مبارزات مردم در راه آزادی و استقلال سیاسی و اجتماعی شان به طرز مؤثری تقویت و پشتیبانی می کرد.

او در «ملانصرالدین» خط مش ثابتی داشت. مبارزه در راه جمهوری دموکراتیک بخش اساسی مرامنامه او را تشکیل می داد. و نفس شالوده حکومت زمان خود را بی رحمانه به تازیانه می گرفت و مردم زحمتکش را در راه تحقق بخشیدن به جمهوری

دموکراتیک به مبارزه انقلابی ترغیب و تشجیع می کرد .

در دورهٔ پرتلاش روزنامه‌نگاری، محمدقلی زاده همچنین به آفرینش ادبی خود تداوم داده آثاری مانند « آزادی در ایران » « قربانعلی بیگ » « اوستا زنیال » « نگرانی » و نمایشنامه « مرده‌ها » و « کتاب مادرم » و چند اثر دیگر را نوشت .

در سال ۱۹۲۰ به تبریز پایتخت قدیمی آذربایجان کوچ می‌کند و به کمک روشنفکران آنجا روزنامه «ملانصرالدین» را منتشر می‌کند و نمایشنامه جاودانی «مرده‌ها» را در تبریز به روی صحنه می‌آورد. زندگی يك ساله او در تبریز از سالهای پر بار فعالیت ادبی اجتماعی‌اش بشمار می‌رود.

در آن هنگام شهادت قهرمانانه شیخ محمد خیابانی و فرجام فاجعه آمیز «آزادیستان» که خیابانی بنیان گذاشته بود، او را بی‌نهایت افسرده می‌کند. در این زمان نیز ادیب بزرگ مردم را به رویارویی با مستمگرها و بیدادگریها دعوت می‌کند و به سبک خود می‌نویسد: «دود همه جا را فرا گرفته در مجالس و منازل دود دخانیات و مشروبات، در کوچه‌ها دود حمام، در معنویات دود موهومات، در روح و قلب دود انحراف! خلاصه ملت در میان دود در حال خفه شدن است و در همین حال منتظر است کسی نجاتش دهد... چه کسی؟ هر صاحب وجدانی، هر میهن پرستی و هر انسان واقعی و دلسوزی. ملت خفه می‌شود. دود از همه طرف مردم را احاطه کرده،

اگر زودتر به دادش نرسند ممکن است که دیگر اثری از آن بجا نماند . شتاب باید !»

در سال ۱۹۲۱ محمدقلی زاده را در باکو پایتخت جمهوری دموکراتیک آذربایجان می بینیم. در اینجا نیز صفحات «ملانصرالدین» همچنان میدان عقاید تازه و دموکراتیک است . با دشمنان داخلی و خارجی حکومت نو بنیاد مبارزه بی امانی را آغاز می کند .

نمایشنامه « جمع دیوانه ها » « ماجراهای قریه داناباش » و داستانهای « شاید هم برگردانند » « تسبیح خان » « زن کنسول » « بلبلان شعر » و چند اثر دیگر محصول این دوره است . در سالهای آخر حیات ، میرزا جلیل اثر مشهور « خاطرات من » که نمونه درخشانی از خاطره نویسی به سبک کلاسیک است ، به پایان می رساند . محمدقلی زاده در سال ۱۹۳۲ در باکو چشم از جهان فرو بست . دولت جمهوری برای قدردانی از خدمات پر ارج او مجسمه اش را در باکو برپا کرد . و یک سری ، مدارس ، کتابخانه ها ، خیابان ها ، کالخوزها ، و مؤسسات علمی و ادبی به نام او نامگذاری شد . آثار ادیب بزرگ دفعات و با تیراژهای زیادی منتشر و به زبان جمهوری های برادر نیز ترجمه شده است .

\* \* \*

مانند همه نویسندگان بزرگ جهان محمدقلی زاده در تاریخ ادبیات آذربایجان از چنان مقام پرارجی برخوردار است که کار



منتقد را در ارزیابی آن مشکل می‌کند. همانطور که در تاریخ بیداری روسیه، گوگول، چرنیشفسکی و سالتیکوف شچدرین سهم بزرگی داشتند، بهمان اندازه آذربایجان - که زیرستم تزاریسیم و امشمارگران بسر می‌برد - بیداری خود را مدیون محمدقلی زاده است. مثل دیگر نویسندگان محمدقلی زاده نیز با هنر نویسندگی خود دگرگونی عمیقی در افکار مردم بوجود آورد، در اذهان نفوذ کرد و به پیشرفت و تداوم ادبیات متعهد کمک کرد و نسلی از نویسندگان را تربیت کرد که به «نسل ملانصرالدین» معروف شدند. او به عنوان يك نویسنده و طنز پرداز بر مردم تکیه داشت، دردشان را به جان احساس می‌کرد. افشاگر عوامل اجتماعی بود که در نهایت فاجعه و تیره بختی برای خلق به ارمغان می‌آورد. دعوت به آزادی، مدنیت و سعادت پایه همه نوشته‌ها و آفریده‌های ادبی او را تشکیل می‌دهد. در سال ۱۹۱۷ وقتی ستاره اقبال تزاریسیم - این عقاب دوسرودشمن انسان - بعد از سیصدسال افول می‌کند، محمدقلی زاده مردم را به مبارزه در راه رهایی وطن می‌خواند و بانگ برمی‌دارد: «آه وطن فراموش شده، آه وطن بیچاره من! دنیا دگرگون شد، جهان به لرزه آمد، افلاك بهم ریخت، ملت‌ها از خواب جهالت برخاستند و برادران گمگشته‌شان را بازیافتند، خانه‌های ویران را از نو برپا داشتند، آخر تو کجایی ای وطن بیچاره من؟ ... آه آذربایجان زیبای من! این تو هستی؟! » این درد جانکاهی بود که سالها

نویسنده‌ی بزرگ را آزار می‌داد. آنچه فکر او را به خود مشغول می‌داشت همین مسئله بود، غم و اندوه ناشی از مشاهده‌ی وضع و حال زادگاه زیبایش آذربایجان. به اعتباری او از همان آغاز فعالیت ادبی و مطبوعاتی خود در حق «وطن بیچاره» اش قلم زد و برای سعادت و آزادی آن با عزمی استوار به تلاش پرداخت.

در سال ۱۸۹۰ در اثر دلپذیر و هنرمندانه «ماجرای قریه دانا باش» کاستی‌های سرزمینش را با دلی پردرد، به طرز دهشتناکی تصویر می‌کند. این تصاویر تا آن حد زنده و رنگین اند که ما در هیچ موردی شك و تردید به خود راه نمی‌دهیم. و چنان می‌پذیریم که گویی واقعاً رخ داده‌اند. آنچه که ظاهراً به طنز نوشته شده در حقیقت با اشک چشم درآمیخته است. به همین خاطر است که وقتی آن را می‌خوانیم اگرچه گاهی لبخند می‌زنیم، بیشتر از آن، دلگیر و خشمناک می‌شویم و نسبت به استثمارگران و حامیان آنها که انسان را به فلاکت و پستی می‌کشاند نفرت بی‌حدی در دل می‌پرورانیم.

در ابتدای داستان، نویسنده «دانا باش» را با ظرافت خاصی اینطور به خواننده معرفی می‌کند: «من می‌گویم که در تمام ولایت قفقاز ده عجیبی مثل این «دانا باش» ما وجود ندارد. نمی‌گویم که بد است، هرگز، من هیچ وقت چنین غلطی نمی‌کنم، راست است که من کمی از ده‌مان رنجیده‌ام. اما این که دلیل بدی ده نمی‌شود، اگر هم دوستان نفر مثل من آدمهای بی‌سروپا از این ده برنجدند با

همه‌ی این نمی‌توان گفت که دانا باش ده بدی است» وقتی که به این ترتیب ظاهراً «دانا باش» را تبرئه می‌کند، حوادث فجیع، کینه‌های عمیق اجتماعی و آشتی‌ناپذیر درون اجتماع ده را در برابر چشم می‌نشانند. وقایع دلهره‌انگیز را مثل يك رویداد عادی به رشته‌ی تحریر می‌کشد. او رفتارهای غیر انسانی و ظلم‌های بی‌حد و غیر اخلاقی «خدایار بيك» را استادانه و در عین حال خون‌سردانه، وصف می‌کند. گویی که اصلاً خدایار بيك در این ماجرا مقصر نیست.

«شکی نیست کسانی که حالا از دور قضاوت می‌کنند، خدایار بيك را سرزنش خواهند کرد. اما اصلاً جای مذمت وجود ندارد. اگر منصفانه قضاوت کنیم و به حق رأی بدهیم، نباید خدایار بيك را گناهکار بشماریم.

«راست است که باعث و بانی این قیل و قال خدایار بيك است، اما خدایار بيك به هیچ وجه قصد آن ندارد که فتنه و فساد راه بیندازد. خدایار بيك تنها يك هدف دارد، آنهم ازدواج با زینب است و گرنه او را ضی به اشك و آه زینب و فضا نیست. خدایار بيك الاغ «محمد حسن عمو» را عمداً فروخت تا او از زیارت کربلا محروم شود. خیر، خدا نکند. خدایار که با «محمد حسن عمو» دشمنی نداشت. خدایار بيك الاغ را به این علت فروخت که پنج، شش منات پول لازم داشت. پول را هم به این خاطر می‌خواست که يك کله قند و يك گرواچه چای بخرد قند و چای را هم به این جهت تهیه می‌کرد

که به جناب قاضی بدهد . » گرچه نویسنده به ظاهر این رویدادها را با خونسردی وصف می کند . لیکن خصیصه های نفرت انگیز درونی و بیرونی خدایاریک را با همه تعفنش برملا می سازد : «قد خدایاریک بلند است ، خیلی هم بلند است ، چهره اش سیاه است ، خیلی سیاه ، چشمهایش هم کاملا سیاه است ، حتی ذره ای سفیدی در چشمهایش مشاهده نمی شود. وقتی که خدایاریک کلاهش را تا روی چشمها پائین می کشد ، تماشایی است . کلاه سیاه ، چشمها سیاه ، روسیاه ، از گوشه ی کلاه چشمهایش چنان برق می زند که لرزه بر اندام انسان می افتد . »

این فقط ظاهر خدایاریک نیست که ترسناک است « حرف اینجاست که خدایاریک همیشه دگنگی به دست دارد. هر موقع دلش بخواهد بلند می کند و فرود می آورد . در دانا باش ارزش هیچ چیز حتی پول برابر با این دگنگ نیست. اختیاراتی که این دگنگ دارد ، از عهده پول خارج است . »

آنچه که رسام مابا قلم استادانه اش نقاشی می کند تنها تصویر خدایاریک نیست ، تصویر چهره ی طبقه ی استثمارگر و روستا است که بر مردم حکومت می کردند . با تعمیم هنرمندانه و عالی این تصویر نویسنده دنیای ظلم و استعمار را به بهترین وجه در برابر ما نشان می دهد و نفرت و کین بی پایان خود را نسبت به آن آشکار می کند . این تعمیم از ویژگی های آثار ادبی محمد قلی زاده بشمار می رود .

گاهی در يك چهره از قهرمان داستانش خصوصیات يك طبقه را معرفی می کند . «محمدحسن عمو» [ ماجراهای قریه داناباش ] که زیر بار موهومات به وضع فلاکت باری افتاده و نوروزعلی [صندوق پست] نوکر صادق اربابش که حوادث خنده دار و گریه آوری برای او رخ می دهد ، سمبل کاملی از دهقانان مظلوم شرق محسوب می شوند. فاجعه‌ی «زینب» در داناباش سرنوشت تمام زنان محکوم مشرق زمین است . «اوستا زنیال» کارگر زحمتکشی است بایک دست لباس نیم‌دار که از بدست آوردن قوت لایموت هم عاجز است . در عوض از واهمه پل صراط مثل بيد می لرزد و با امید به دنیای دیگر زندگی سراسر مشقت را تحمل می کند . «اوستا زنیال» مجسمه با روح مسلمانان مشرق زمین است .

در آثار محمدقلی زاده ، انتقاد برهنه ، جمله پردازی ، عبارت نویسی به خاطر انگیختن احساسات کاذب ، وصف صحنه‌های غیر واقعی ، دیده نمی شود. حتی وقتی به توصیف صحنه‌های دهشت انگیز می پردازد ، از این قوانین سرباز نمی زند . رغبت و نفرت خود را آشکار بیان نمی کند ، نتیجه گیری و تفسیر را به خواننده واگذار می کند . به این ترتیب او به قدرت فهم ، تربیت ذهن برای نقد کردن و هوشیاری خواننده کمک می کند . به عنوان مثال نگاهی به داستان قربانعلی بيك می اندازیم . در سراسر داستان حتی يك بار هم جمله «قربانعلی بيك آدم رذلی ست» به چشم نمی خورد . در هیچ جای آن

جمله « قربانعلی بیک چاپلوس و متملق است » دیده نمی شود . وضع ظاهر و معنویات پوچ او را به نرمی و بی اعتنائی بیان می کند . اما باتصاویر خشن و قوی او دیگر جایی برای حرفهای بی پرده نمی ماند . چرا که « قربانعلی بیک » با حرکات و حالات معمولیش خود را رسوا می کند . پس از اتمام داستان خواننده متوجه می شود و بقیه می کند که « قربانعلی بیک » فطرتاً چاپلوس است . همچنین درمی یابد که قربانعلی بیک بی سبب مدافعه گرنشده و به خاطر منافع شخصی به قالب دیگری نرفته است . او به کلانتر و رئیس و قاضی تملق می گوید به امید روزی که اگر راهش به ادارات افتاد از او جانبداری کنند ؛ آخر کسانی که انگل و ارزندگی می کنند همیشه گوش به زنگ هستند به همین جهت همانطور که به تجاوز به حقوق ضعیفان گرفته اند به مطیع بودن در برابر قویتر از خود نیز عادت کرده اند آنهایی که در هر آن از صمیمیت و بکرنگی دم می زنند ، در زندگی خود از هیچ اصل مقدسی پیروی نمی کنند . به خاطر منافع شخصی به هر نوع پستی تن در می دهند ، هر گونه خفت را بجان می خرند و از نظر معنوی سقوط می کنند ، اینها نتایجی است که از انتقاد سرپوشیده ادیب بزرگ به دست می آید .

عظمت محمدقلی زاده به عنوان یک نویسنده در این است که آثار او متوجه مسایل کوچک و بی اهمیت فردی یا گروهی نیست . به عکس به مسایل عمومی که به سعادت جامعه بستگی دارد و نیز

جریاناتی که می‌تواند بکلی تاریخ ملتی را دیگرگون کند، می‌پردازد. بهمین جهت آثار او در میان مردم اهمیت زیادی کسب کرد. نمایشنامه «کتاب مادرم» را ملاحظه کنیم. منجلابی که آدمهای نمایش در آن دست و پا می‌زنند، وضعیت کلی مردم آن دوره است. «کتاب مادرم» درحقیقت کتاب آذربایجان است. اگر درسیمای «بیگانه‌پروران»ی مثل صمد واحدها، میرزا محمدعلی‌ها و رستم‌بیک‌ها، جنایات هولناک دشمنی با مدنیت و خیانت به زبان مادری را تصویر می‌کند، در چهره‌ی مادر، گل بهار و چوپانها سجایای نجیب انسانی را به جلوه درمی‌آورد.

در نمایشنامه «کتاب مادرم» نقش اساسی و مثبت از آن زهرا بیگم [مادر] است. مادر چهره‌ای دوست‌داشتنی و انسانی دارد. ابراهیموف یکی از منتقدان معروف آثار محمدقلی‌زاده می‌نویسد «تحت تاثیر و تحقیر فرزندان بیگانه از مادر، این آذربایجان است که له می‌شود، قطعه قطعه می‌شود؛ از هم می‌پاشد. اضطراب، هیجان و سرشک او در حسرت آزادی وطن است. در ضمیر پاک و لطیف او که هر چیزی را، خوش، روشن و متعادل می‌خواهد کالبد آذربایجان جان می‌گیرد.»

در تمثال يك خانواده، قالب اجتماعی را جان بخشیدن، و در سیمای يك شخص، ویژه‌گیهای يك مرز و بوم را ترسیم کردن هنر بزرگی است. «کتاب مادرم» با آن ظرافت، مهارت و وسعت

بی کرانش تنها از عهده‌ی نویسنده‌ای برمی آید، که تپش قلبش بانپش قلب اجتماع هماهنگ باشد .

منتقد پیشرو و نامدار روس چرنیشفسکی درباره ارزش آثار بزرگ ادبی می‌نویسد « اهمیت يك اثر بدیع ، تنها بستگی به هنر نویسندگی آن ندارد، همچنین - یا در درجه اول - باید در پیشرفت جامعه و یادست کم در تکامل ادبیات تأثیر خود را نشان بدهد » ؛ محمدقلی‌زاده مولف آثاری است که به تکامل تاریخ و باروری ادبیات یاری بسیاری کرده است . نمایشنامه‌ی « مرده‌ها » نمونه درخشانی براین مدعا است .

تصادفی نیست که وقتی نمایشنامه «مرده‌ها» در سال ۱۹۱۶ در باکو برای نخستین بار به صحنه می‌آید ، مثل بمب صدا می‌کند و نظر طبقات مختلف را به خود جلب می‌کند . در آن موقعیت اجرای نمایشنامه «مرده‌ها» در تاریخ ادبیات و هنر آذربایجان نقطه عطفی محسوب می‌شد . روشنفکران ، نویسندگان و هنرشناسان آفرینش این اثر را در تکامل تاریخی ادبیات دراماتیک آذری حادثه غیر مترقبه‌ای قلمداد کردند و با جان و دل نسبت به نویسنده آن ابراز احساس کردند . «مرده‌ها» از جهالتی که محیط را پوشانده پرده برمی‌گیرد . واقعیت‌های تلخ و پنهان جامعه را در معرض دید مردم می‌گذارد . جهالت حاکم بر انسانهای زنده را به «مرده‌ها» نسبت می‌دهد . دست «مرده‌های» زوال‌پذیر و مفلوک را می‌گیرد و برمی‌خیزاند ، خواب



را در چشمشان می شکند، به دانش و خرد لازمه زندگی انسانی می خواند و به دیگر سخن به ترقی و تکامل بشر کمک می کند. به این خاطر است که «مردها» در ردیف آثار نمایشی بزرگ و غنی دنیا قرار می گیرد.

در کمندی «مردها» مؤلف نه تنها موهومات و خرافات، بلکه نهادهای کهنه و در حال زوال اجتماعی و نرملهای اخلاقی پوسیده را به شلاق می گیرد. خلاصه کلام هیچ اغمازی روا نمی دارد. اینست که نویسنده ضربه سخت را متوجه «شیخ نصرالله» که سمبل موهومات و خرافات است می کند. چرا که همین «شیخ نصرالله»ها هستند که مردم را در ناآگاهی و بی خبری نگاه می دارند و به موجودی بی تفکر و بی احساس تبدیل می کنند. این «مقدسان» طماع، به نام خدا و دین، زحمتکشانشان را با وعده‌ی بهشت و دوزخ سرگرم می کنند، و از تفکر و دانش محرومشان می سازند. به دیگر سخن «زنده» را به «مرده» تبدیل می کنند. پرده نادانی جلو چشم آنها طوری پوشانده که زیبایی‌های جهان پیرامون خود را نمی بینند. ناهنجاریهای هنجارشدنی را به عنوان قوانین طبیعی، استقبال می کنند. برای توجیه اخلاق چرکین خود به بهانه‌های گوناگون دست می یازند. بالاخره نویسنده به این نتیجه منطقی می رسد که: «تا وقتی شیخ نصرالله‌ها از صحنه زندگی مردم خارج نشوند جان گرفتن «زنده‌های مرده» غیرممکن است. تا زمانی که نقاب از صورت شیخ نصرالله‌ها کنار

نرود ، مردم به حقوق خود آشنا نخواهند شد . ازین روست که ضربه‌های کاری خود را مترجه این تیپ می‌کند . صورتك‌های آنها را می‌درد . در نتیجه معلوم می‌شود که این «مقدسین» که در پرده دین خود را استتار کرده‌اند در اصل به هیچ چیز معتقد نیستند . طماع ، لوطی ، بی‌شخصیت و طفیلی‌اند .

لیکن در کم‌دی «مرده‌ها» تنها به دریدن پرده جهل و نادانی اکتفا نکرده ، کینه و نفرت شخصی موجود در روابط اجتماعی انسانها را نیز در برابر چشم می‌گسترانند . در پرده اول نمایشنامه عوام‌بابی صبری منتظر زنده شدن مرده‌های شان هستند . لحظه موعود فرامی‌رسد اما هیچکدام راضی به رجعت مرده‌ها نیستند چرا؟ برای آن که زنده‌ها به مرده‌ها خیانت کرده‌اند ، از این می‌ترسند که وقتی جان گرفتند حقوق پایمال شده‌شان را مطالبه کنند . به این خاطر که جهالت ، موهومات و استعمار حاکم بر آنها زنده‌های مرده را در سودجویی‌های شخصی فرومی‌برد . در آنجا خیانت برادر به برادر ، شوهر به زن ، همسایه به همسایه ، دوست به دوست ، يك رویداد معمولی است . افراد این جامعه به خاطر منافع شخصی به هر کاری دست می‌یازند و حتی اعتقادات مذهبی خود را هم زیر پا می‌گذارند . گرچه در کم‌دی «مرده‌ها» انتقاد و افشاگری در نهایت درجه متوجه مناظر دهشتناك است . اما ایمان و امید او به انسان و آینده‌اش بهمان نسبت قوی‌ست . در صحنه آخر ، اسکندر ، دختران معصوم

حرمخانه‌ی شیخ نصرالله را به پدران ساده‌لوح آنها نشان می‌دهد و می‌گوید :

«نگاه کنید! نگاه کنید! خوب نگاه کنید! بادقت نگاه کنید. در کتاب تاریخ شما، این فجایع باخون نوشته خواهد شد، آیندگان این کتاب را ورق خواهند زد ، وقتی این صفحه را ببینند شما را به خاطر خواهند آورد و خواهند گفت تف بر شما ، لعنت بر شما!» گویی اسکندر باور دارد که زندگی به این سان باقی نخواهد ماند. نوربرتاریکی ومدنیت علم برجهاالت پیروز خواهد شد زندگی نسلهای آینده مانند پدران نخواهد شد ، آنها از بند موهومات و خرافات جسته ، حقوق انسانی خود را درك خواهند کرد. باین طریق نمایشنامه با ایمان عمیق به آینده روشن انسان به پایان می‌رسد :

محمدقلی زاده در پیس « جمع دیوانگان » هم رذالت دنیای «مرده‌ها» را می نمایاند . در این اثر هم انتقاد و طنز بسیار تند و قوی دارد. مانند «مرده‌ها» در «جمع دیوانه‌ها» هم ناآگاهی وساده‌لوحی، طمع شخصی ، به جنبه‌ی معنوی انسانها لطمه وارد می‌کند. آنها را به فساد اخلاق می‌کشاند طوری که «عاقل» از «دیوانه» را نمی‌توان تشخیص داد . اگر در پایان «مرده‌ها» اسکندر مردم را «مرده» خطاب می‌کند ، در پایان «جمع دیوانه‌ها» دکتر « لاسیبوز» همین جمع را دیوانه می‌خواند . بنظر می‌رسد که موضوع وهدف این دو اثر مکمل یکدیگرند .

محمدقلی زاده که سالها به حرفه آموزگاری اشتغال داشت در آفرینشهای بدیع ادبی، مسایل تعلیم و تربیت را فراموش نمی کند. در «ماجراهای قریه داناباش» که اول به صورت داستان و سپس به صورت نمایشنامه کمدی نوشت، به تصویرمدارس قدیمی می پردازد و سیاست فرهنگی حکومت تزار و نیز رفتارعامیانه دهقانان را که از فرستادن کودکان به مدرسه خودداری می کردند، از دم تیغ نیز انتقاد خود می گذراند مؤلف باین جهت سیاست آموزشی تزار را مورد حمله قرار می دهد که به آموزش و پرورش اقلیت های ملی توجهی نمی کند و در حقیقت نمی خواهد آنها به معنی واقعی علم آموزند و متمدن شوند. تنها قصدش تربیت مترجم برای ماموران تزاری است؛ نویسنده وضع ناهنجار و مضحك مدرسه را به این جهت در سیمای «حسنوف» معلم مدرسه، تصویر می کند که او با محیط، گرفتاری ها و خواست های مردم ده بیگانه است. از اینجاست که وقتی هم در لزوم مدرسه و اهمیت تحصیل با روستائیان صحبت می کند به دلایل خنده دار و پوچی دست می یازد.

کمدی «ماجراهای قریه داناباش» تنها يك اثر هنری نیست، از نظر نمایاندن روش پوسیده ی فرهنگی تزاری، ضعف ها و موفقیت های آن يك سند معتبر تاریخی است، حوادث عبرت انگیزی که در آن رخ می دهد، تنها محصول تخیل نویسنده نیست، در عین حال تجسم واقعی مشاهدات او از محیط اجتماعی است.

در نظر محمد قلی زاده « وظیفه مقدس قلم خدمت در راه  
سعادت و بهروزی انسانهاست » ادیب بزرگ در حیات اجتماعی  
از ابتدای ورود به عالم نویسندگی در این راه گام برداشت ، با  
نیروی خستگی ناپذیر و اراده‌ای آهنین در راه خوشبختی مردم قلم  
زد . آفرینش های ادبی محمد قلی زاده و مبارزات پی گیرش در  
حیات اجتماعی - با بکارگرفتن نقش مقدس قلم - و در حقیقت  
دگرگون کردن آن نمونه بسیار زیبا و گویایی است :

## روزنامه‌ی ملانصرالدین (۱)

هویت روزنامه

۱ - نام : ملانصرالدین

۲ - محل انتشار :

الف . از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۷ تفریس

ب . ۱۹۲۱ - تبریز [۸ شماره از روزنامه در این سال در

تبریز منتشر شده است . ]

ج . ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۱ باکو .

۳ - تصویر : دارای تصاویر رنگی و سیاه و سفید است :

صفحه‌ی اول و چهارم و پنجم و صفحه‌ی ششم دارای

تصاویر رنگی است . در صفحه دوم تصویر سیاه

---

۱ - محمد پیفون « روزنامه ملانصرالدین » . نامه انجمن کتابداران

ایران دوره نهم شماره اول بهار ۲۵۳۵ .

و سفیدی است که به صورت سرلوح در تمام شماره‌ها تکرار می‌شود و حاکی از مبارزه کهنه و نو و در واقع سمبول روزنامه به شمار می‌رود . تصاویر تقریباً نیمی از روزنامه را اشغال می‌کند . صفحه‌ی اول سرلوحه‌ای دارد که به الفبای فارسی وزیر آن به الفبای روسی کلمه‌ی « ملانصرالدین » نوشته شده است . در بالای سرلوحه تاریخ به سال میلادی و هجری قمری و شماره مسلسل وزیر سرلوحه آن قیمت به دوزبان آذری و روسی درج شده است .

۴ . قطع : ۲۴ × ۳۲

۵ . تعداد صفحات : ۸ صفحه ، و صفحه شماردربالای سمت راست هر صفحه ذکر می‌شد .

۶ . قیمت : در قفقاز و روسیه : ۱۲ ماهه ۵ منات

۶ ماهه ۳ منات

۳ ماهه ۱ منات و ۶۰ قپک

در کشورهای خارجی ۱۲ ماهه ۶ منات

۶ ماهه ۴ منات

قیمت تك شماره : در اداره ۱۰ قپک و در سایر

شهرستانها ۱۲ قپک

۷. صاحب امتیاز : جلیل محمدقلی زاده که با عنوان مدیر و سردبیر  
(مدیر و سردبیر)

مشخص شده . از شماره ۳۶ سال پنجم مورخ  
۱۳ نوامبر ۱۹۱۰ تا شماره ۱۱ سال ششم مورخ  
۲۳ مارس ۱۹۱۱ مدیریت روزنامه با محمد علی  
صدقی زاده - ( محمد علی صدقی ) بوده و  
به عنوان مدیر موقتی از او نام برده شده است.

۸. نویسندگان اصلی : جلیل محمدقلی زاده ، میرزا علی اکبر طاهرزاده

[صبا] ، عبدالرحیم حقویردیف ، محمد سعید  
اردو بادی ، علی نظمی ، غمگسار ، عمر فائق  
نعمان زاده ، قربانعلی شریف زاده . حبیب  
زینالوف ، علی محزون ، سلیمان ممتاز ، مجیری ،  
فریدون بیک کوچرلی ، میرزا محمد آخوندوف  
و... که با نامهای مستعار : « لاغلاغی » ( پرچانه )  
« جیر جیر اما » ( جیر جیرک ) « هر دم خیال » ،  
« کیفسیز » ( بی حال ) ، « خورتدان » ( لولو ) ،  
« جو و لاغی » ( جوتق ) ، « یرقوردی » ( کرم خاک ) ،  
« هیوره » ( لندهور ) ، « گرز بیکارف » ( ولگرد  
بیکارزاده ) پینه چی ، ( پینه دوز ) « قیرخ ایباخ »  
( هزارپا ) « دلی » ( دیوانه ) و . . . مقاله  
می نوشتند .



۹. تصویرسازان : او . ای . شمزلینگ ( که با نام شلینگ مشهور بود ) ، و . روتر ، عظیمزاده ، بهزاد ، ح . موسایف ، یوسف وزیر ، گرینوسکی ، ابراهیمزاده ، و ...

۱۰. زبان : آذربایجانی و بعضی صفحه یا ستونی به زبان فارسی نوشته می شد .

۱۱. آرم روزنامه : تا آخرین شماره سال ۱۹۲۸ کلمه «ملانصرالدین»

به الفبای فارسی در سرلوح روزنامه چاپ می شد و در سال ۱۹۲۹ با تعویض خط و الفبا لاتین در قفقاز ، سرلوح نیز به لاتین نوشته شد .

۱۲. تیراژ : شماره نخست ۱۰۰۰ نسخه - شماره دوم ۲۰۰۰ نسخه و بعدها ۵۰۰۰ نسخه

۱۳. تاریخ انتشار اولین شماره : هفتم آوریل ۱۹۰۶ [ ۱۲ صفر ۱۳۲۴ هجری قمری ]

۱۴. تاریخ آخرین شماره : ژانویه ۱۹۳۱

۱۵. فاصله انتشار : هفتگی

۱۶. وقفه ها : این روزنامه به علل مختلف در انتشارش وقفه هایی ایجاد می گشته ؛ سانسور دولت روسیه ، فشار طبقات و قشرهای ارتجاعی ، جنگ و ... سبب متوقف شدن روزنامه می گشت

وقفه‌های طولانی روزنامه در سالهای ۱۹۰۷،  
۱۹۱۲؛ ۱۹۱۳، ۱۹۱۴ بوده و در سالهای  
۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ بکلی تعطیل بود و مجدداً در  
سال ۱۹۱۷ چند شماره منتشر شد و سپس به علت  
انقلاب و اغتشاش در قفقاز و روسیه تعطیل شد.  
در سال ۱۹۲۱ همزمان با قیام شیخ محمد خیبانی  
در تبریز، ۸ شماره از روزنامه در این شهر  
انتشار یافت و پس از پیروزی انقلاب  
سوسیالیستی و تشکیل دولت شوروی از تاریخ  
دوم نوامبر ۱۹۲۲ در شهر باکو آغاز به انتشار  
کرد و تقریباً بطور مرتب تا سال ۱۹۳۰ به کار  
خود ادامه داد. از این به بعد به علت کجولت  
مدیر روزنامه از انتشار بازماند، بطوریکه در  
سال ۱۹۳۰ مجموعاً ۳۳ شماره و در ژانویه  
سال ۱۹۳۱ دو شماره از روزنامه منتشر شد و  
پس از آن بکلی تعطیل گردید.

۱۷. نوع : ساتیریک [ مقالات و تصاویر طنزآمیز و

فکاهی‌های انتقادی ]

۱۸. تمایلات : اکثر نویسندگان به سازمانهای سوسیال

دموکراسی وابستگی داشتند و در نتیجه در

مطالب آن تمایلات سوسیال دموکراسی به چشم می خورد .

۱۹ . وابستگی : روزنامه بشخصه مستقل بود .

۲۰ . محل دسترسی : دسترسی کامل به تمامی شماره‌ها میسر نیست و دوره‌ها یا شماره‌هایی از آن در بسیاری از خانواده‌های قدیمی و کلکسیونرها و علاقه‌مندان و بعضی کتابخانه‌ها ، [ کتابخانه مجلس ، کتابخانه‌ی تربیت تبریز و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ] یافت می‌شود .

۲۱ . موضوع و مطالب : روزنامه : لحن مقالات و تصاویر عموماً طنز آمیز و انتقادی است و بندرت مقالات جدی در آن به چشم می خورد .

مطالب روزنامه اکثراً در باره زندگی مسلمانان و مسایل فرهنگی مردم مشرق زمین ، مساله‌ی آزادی زنان ، مبارزات مشروطه خواهی در ایران و ترکیه و کوبیدن استبداد و افشای اعمال امپریالیستها و استعمارگران غربی در آسیا و افریقا و ... مطالب به صورت شعرهای طنز آمیز و فکاهی ، فیلیه تون (!) اخبار تنگرافی ،

چیستان و . . . مقالات اغلب کوتاه و بعضی  
بلند و دنباله‌دار .

معمولاً در سمت چپ پائین صفحه هفتم روزنامه ،  
ستون کوچکی از آگهی‌های تجار تی گنجانده  
می‌شد .

۲۲ . آگهی :

## درباره کاریکاتورها

روزنامه ملانصرالدین از همان آغاز کار توجه نویسندگان، شاعران و نقاشان پیشرو را به خود جلب کرد. این هنرمندان با آگاهی و درک موقعیت و رسالت ملانصرالدین، به همکاری با آن پرداختند. بویژه چند کاریکاتوریست زبردست با الهام گرفتن از مقالات و اشعار مندرج در روزنامه و با احساس مسئولیت تمام، چهره ملارا هرچه پاکیزه تر و نورانی تر! نشان می دادند. از آن جمله می توان از «روترو» و «شلینگ» نام برد. این دو نفر در آلمان زاده و به روسیه مهاجرت کرده اند و بالاخره در قفقاز و آذربایجان ساکن شده اند. آنها با هوشیاری و استادی خاصی به تصویر کردن جنبه های منفی و آسیب پذیر زندگی مردم محیط خود پرداخته اند. مطالعه آثارشان نشان می دهد که هر دو با فرهنگ، زبان، سنت و رسوم آذربایجان آشنائی کامل داشته اند. برای نمونه چند تابلو از آثار این دو هنرمند چیره دست و نکته پرداز را در این مجموعه می آوریم.

نظرگاههای کاریکاتورها مربوط  
به زمان تسلط فنودالیزم است

# ملا نصر الدين

№ 32. ЦѢНА 12 К. МОЛЛА НАСРЕДИНЪ قیمتى ۱۲ قېك

محمد علي ميرزاه دربنده دعا اينظر

6



آفرين اديسون سرزه دربنده ليلار شيطانج آهوب مالى تريند ليلار

دعا به جان محمد علي ميرزا در دربنده

روزنامه ملا نصرالدين

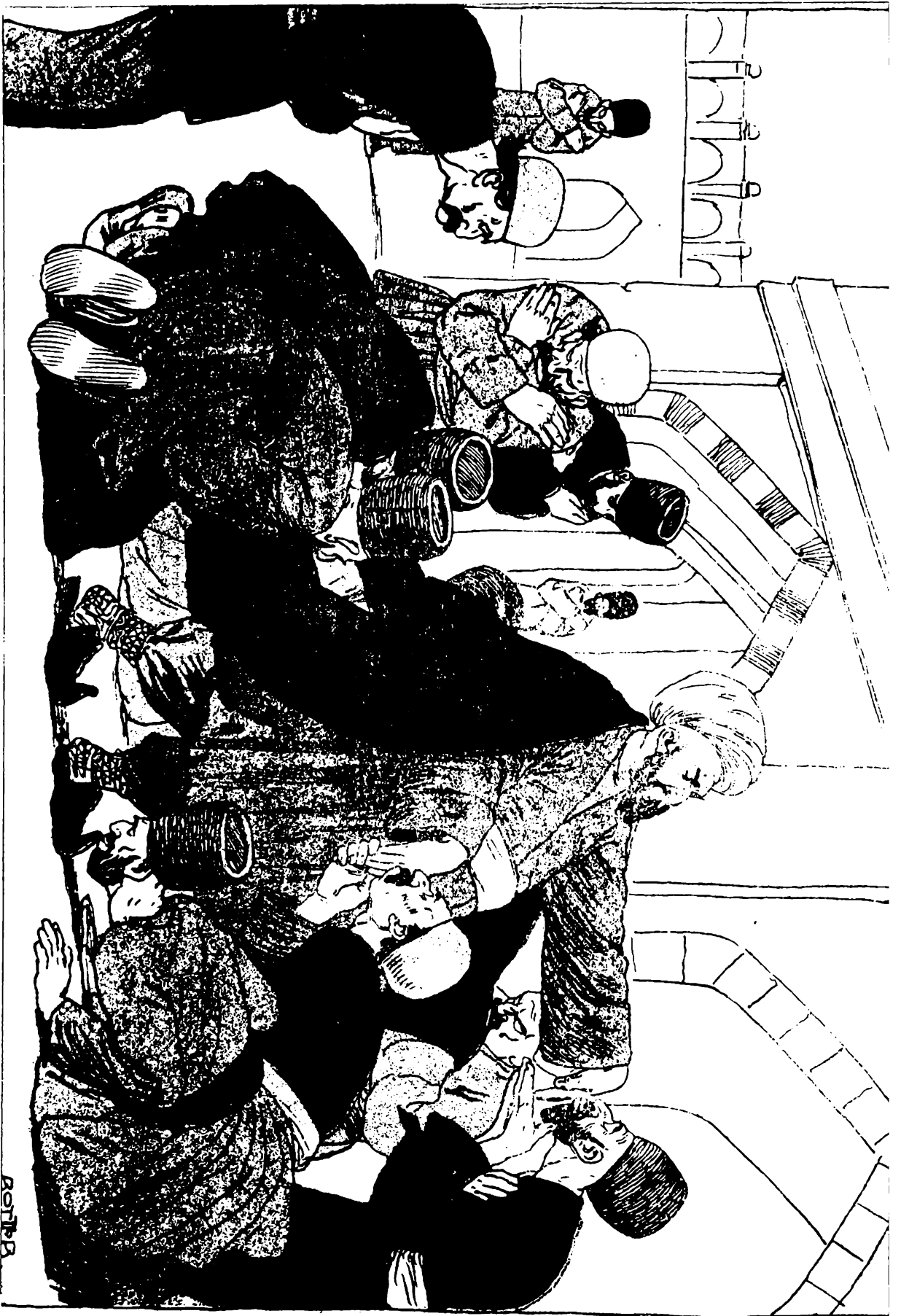
۱۹۱۱ . شماره ۳۲



ارشد اولاد قور  
مکنه کیمه

PATERA.



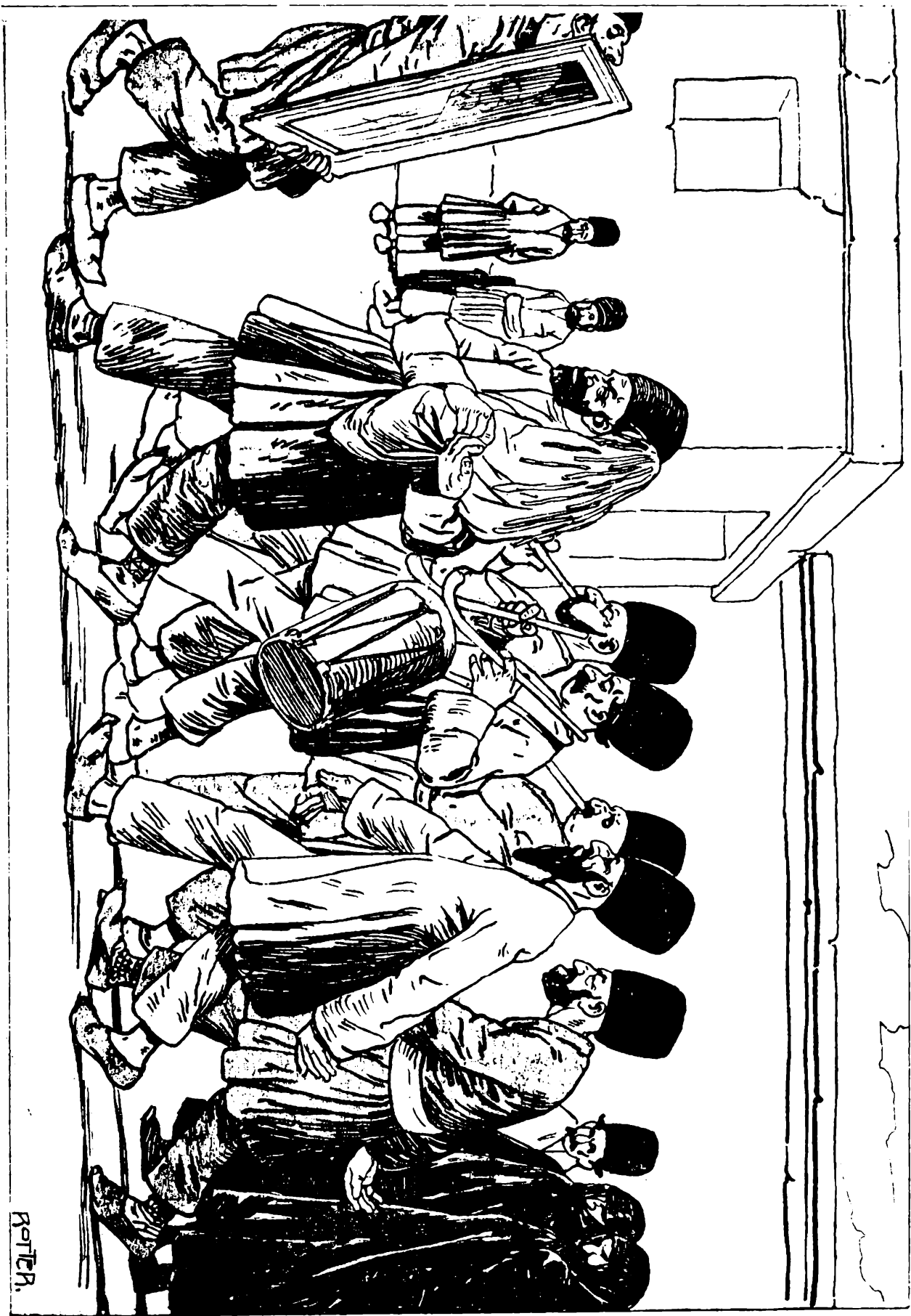




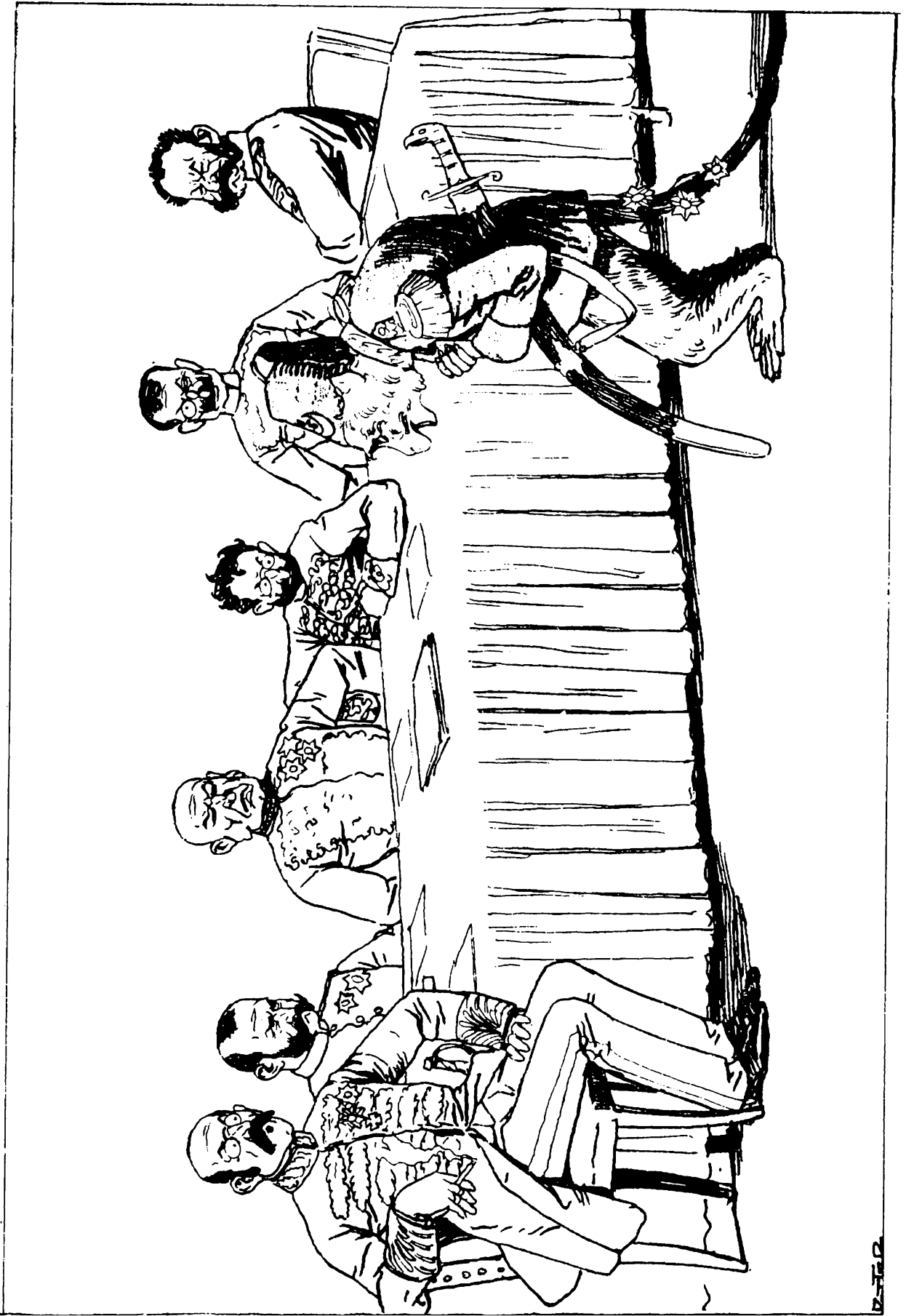


© T. WANK





REITER.



آنچه از جلیل محمدقلی زاده به زبان فارسی ترجمه شده :

- « نمایشنامه مرده‌ها » ترجمه هما ناطق ،  
محمد پیفون . تهران ، دنیای دانش ۱۳۵۲ .
- \* « ماجراهای قریه داناباش » ترجمه علی  
کاتبی . تهران ، انتشارات دنیا ۱۳۵۲ .
- \* « کورآت و پنج داستان دیگر » ترجمه فرخ  
صادقی . تهران ، انتشارات رز ۱۳۵۴ .
- \* « چند داستان » ترجمه م . ع . فرزانه ۱۳۳۰ .
- \* « داستانها » ترجمه غلامحسین بیگدلی .  
باکو ، نشریات دولتی آذربایجان ۱۹۷۳ .
- \* « قربانعلی بك و نه داستان دیگر » ترجمه کریم  
کشاورز . تهران ، انتشارات نگاه ۲۵۳۵ .

برای شناخت بیشتر رجوع کنید به :

\* یحیی آرین پور : « از صبا تا نیما » تهران

کتابهای جیبی ۱۳۵۰ .

\* محمد پیفون : « روزنامه ملا نصرالدین » :

تهران نامه انجمن کتابداران ایران دوره نهم -

شماره اول بهار ۲۵۳۵ .

\* لطیف تعلیمی : « نمایشنامه نویسی دوره

مشروطیت » (معرفی جلیل محمدزاده<sup>تلی</sup>) . تهران .

دانشکده هنرهای دراماتیک . پایان نامه تحصیلی

(به صورت پلی کپی) ۵۵ - ۱۳۴۵ .

\* میرزا علی اکبر طاهرزاده [ صابر ] هوپ

هوپ نامه [ ترجمه فارسی ] .

\* احمد کسروی . تاریخ مشروطه ایران ،

تهران ۱۳۱۹ .



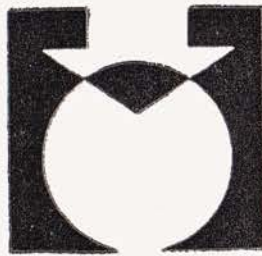
قیمت ۵۵ ریال

شماره ثبت ۱۶۲۴ مورخ ۱۳/۱۲/۲۵۳۶

منتشر میشود

# شناخت جهان

دکتر نورالدین فرهیخته



تشرایما

مرکز پخش

انتشارات ققنوس

شاهرضا - مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران - بازارچه کتاب